

جایگاه نقد قوه حکم در فلسفه استعلایی کانت

سیدمحمد رضا حسینی بهشتی*

چکیده

طرز نگرش غایت‌انگاران که از زمان ارسطو به بعد بر اندیشه مغرب‌زمین سیطره یافت در دوران جدید از جانب بینش مکانیستی به حاشیه رانده شد و شناخت علمی محدود به شناخت علیت فاعلی گردید، به گونه‌ای که واژه علت مترادف با علت فاعلی شد. کانت با طرح زمینه‌هایی برای نوعی از امکان برای علیت غایی در دو نقد اول و دوم، در نقد سوم خود جایگاه معینی برای نگرش غایت‌انگاران در زیباشناسی و در قلمروی موجودات زنده آلی قائل می‌شود و علاوه بر آن، به مدد قوه حکم، حوزه عقل نظری و عملی را نیز به هم پیوند می‌دهد. این نوشتار درصدد تبیین این جایگاه و کارکرد دوگانه نقد سوم است.

کلیدواژگان: کانت، فلسفه استعلایی، نقد قوه حکم، زیباشناسی، غایت‌شناسی

کانت در سال ۱۷۹۰ یعنی نه سال پس از نگارش کتاب «نقد عقل محض»، اثر اصلی‌اش در عقل نظری و دو سال پس از نگارش «نقد عقل عملی»، که اثر اصلی او در عقل عملی و اخلاق بشمار می‌رود، نقد سومی را بنام «نقد قوه حکم» (*Kritik der Urteilskraft*) تألیف کرد. با وجود اینکه در دو اثر نخست، دو وظیفه مهم فلسفه، یعنی پاسخ به پرسش «چه می‌توانم بدانم؟» و پرسش «چه باید بکنم؟» مورد بررسی و نقادی قرار گرفته بود، طرح این سؤال کاملاً بجاست که چه انگیزه‌ای کانت را بر آن داشت تا دست به نگارش نقد سوم بزند و جایگاه این نقد در میان مجموع آثار فلسفی، بلکه در فلسفه استعلایی کانت بطور کلی چیست؟

* استادیار فلسفه دانشگاه تهران.

نگرش غایبی در قلمروی زیباشناسی و فلسفه هنر

در بادی امر چنین به نظر می‌رسد که در قبال این پرسش، پاسخ روشن و ساده‌ای را بتوان ارائه کرد. اگر به تقسیم‌بندی‌های نقد سوم بنگریم، ملاحظه می‌کنیم که این کتاب از دو بخش اصلی تشکیل شده است. عنوان بخش نخست کتاب *نقد قوه حکم زیباشناختی* است. عنوان بخش دوم *Kritik der ästhetischen Urteilskraft* و موضوع آن بررسی شرایط پیشین امکان حکم زیباشناختی است، یعنی حکم ما به اینکه چیزی زیباست یا زیبا نیست. با طرح این مسئله کانت پا به قلمروی جدیدی از نظام فلسفی خویش می‌گذارد، که در دو نقد قبل مورد بررسی قرار نگرفته بود. این موضوع هر چند برای کانت کاملاً جدید محسوب نمی‌شود، چراکه پیش از دوران نقادی نیز در سال ۱۷۶۴ تحت تاثیر آثار فیلسوفان انگلیسی مانند برک^۱ و همچنین فیلسوف آلمانی آکساندر باومگارتن^۲، در رساله‌ای بنام "ملاحظات درباره احساس امر زیبا و والا" *Betrachtungen über das Gefühl des Schönen und Erhabenen* به بحث از زیباشناسی و موضوع امر زیبا و امر والا پرداخته بود، اما به نظر می‌رسد که اینک، پس از گذر از دالان نقادی و دستاوردهای حاصل از آن می‌بایست این مبحث بار دیگر مورد ارزیابی قرار گیرد. از جمله تفاوت‌های چشمگیر در این ارزیابی جدید اینست که کانت در امتداد بینش استعلایی‌اش به فلسفه، اینبار محور و مدخل بحث خود از زیبا و والا را نه خود شیء زیبا و والا، بلکه حکم ما درباره این دو قرار می‌دهد. وی می‌کوشد تا براساس همان روش دو نقد پیشین با تکیه بر وجهه نظرهای کمیت، کیفیت، نسبت و جهت، ویژگی‌های این دو حکم را معلوم سازد. سپس به شرایط امکان صدور چنین احکامی از ناحیه ما به عنوان فاعل حکم زیباشناختی و تبیین نحوه عمل قوای ذهنی ما در شکل‌دهی به این احکام می‌پردازد و سرانجام خطوط اصلی چیزی بنام فلسفه هنر یا هنرها را ترسیم می‌کند و نقش استثنایی نبوغ را در پدید آوردن آثار هنری بیان می‌دارد. کانت در تحلیل خود از امر زیبا و والا حکم به زیبا بودن یک چیز را به هماهنگی میان قوه خیال و فاهمه ما و حکم به والا بودن یک چیز را به ناهماهنگی میان این قوا و برآمدن نهایی ما از عهده دریافت آنچه از ناحیه حس به ما داده شده در پرتو تصویری از عقل برمی‌گرداند که در هر دو حال با احساسی از خوشایندی یا لذت همراه است. از دیدگاه کانت اگرما اشیائی را زیبا یا والا می‌نامیم، این حکم ما نه بیانگر خصوصیتی در ذات آنهاست که بگونه‌ای می‌بایست به مدد شهود عقلی بدست آمده باشد، چرا که در عرصه عقل نظری ناممکن بودن چنین شهودی برای ما موجودات متناهی به اثبات رسیده است، بلکه بیانگر حالتی در درون ما به عنوان فاعل حکم زیباشناختی است. اگر با این حال چنین خصوصیتی را به اشیا نسبت می‌دهیم در حقیقت فرض ما بر اینست که این اشیا به کار این می‌آیند که در ما چنین نسبتی میان قوای ما و در نتیجه احساسی از لذت یا خوشایندی ایجاد کنند. بدین ترتیب برای این اشیا گویی غایتی را فرض کرده‌ایم، بی‌آنکه این غایت حقیقتاً غایتی در خود اشیا باشد. (Allison, 2001)

(The Status of the Third Critique in Kant's...)

غایت‌شناسی در قلمروی طبیعت

جالب‌تر از این، موضوع دیگری است که کانت در بخش دوم نقد قوه حکم، یعنی در "نقد قوه حکم غایت‌شناختی" (Kritik der teleologischen Urteilkraft) به بررسی آن روی می‌آورد و در محافل فلسفی ما کمتر مورد عنایت و پژوهش قرار گرفته است.

در این بخش از نقد سوم، محور بحث موجودات جاندار انداموار، یا آلی و یا به تعبیر خود او ارگانیسم (Organismus) (Kant, 1968, p. 228) است که بنظر می‌رسد دریافت آنها به‌عنوان یک کل دارای اجزا یا اعضا با نگرش مبتنی بر علیت فاعلی، (Wir kursache) یا به تعبیر آن عصر، نگرش مکانیستی، ممکن نباشد.

با عصر جدید کاوش علمی درباره طبیعت و موجودات آن منحصر به تلاش برای توصیف اشیاء و جریانهای آن از منظر کمی و یافتن علت فاعلی یا مؤثر برای پدید آمدن آنها شده بود. در طی دو سده پیش از کانت این نوع از کاوش علمی با فاصله گرفتن از نحوه تبیین دیرپای ارسطویی از رخدادهای طبیعی که متکی بر شناخت اوصاف ذاتی و عرضی اشیاء طبیعی، بیان کیفی تحولات طبیعی و جستجوی علل چهارگانه مادی، صوری، فاعلی و غایی برای آنها بود با روی آوردن به خصوصیات فابل بررسی اشیاء در تجربه و درآوردن رخدادهای طبیعی تحت قانونمندیهای کمی گامهایی شگفت‌آور برداشته و نتایج اعجاب‌برانگیزی را بدست آورده بود. در این نوع از کاوش علمی، علاوه بر اینکه از تبیین تغییرات طبیعی با بهره‌گیری از الگوی ماده - صورت‌انگاری (hylomorphism) ارسطویی چشم‌پوشی شده بود، تنها نوع مورد پذیرش علیت، همان علیت فاعلی بود. بویژه تلاش می‌شد که در این تبیین، نگرش غایت‌انگارانه، که شناخت اشیاء و رخدادهای آن را از منظر غایی نیز مورد ملاحظه قرار می‌داد، و از دیدگاه فلسفه ارسطویی بدون آن شناخت حقیقی آنها ممکن نبود، از دایره کاوش علمی تبعید شود.

این گرایش بویژه در فلسفه هابز و اندیشمندان عصر روشنگری در فرانسه و در فیزیک گالیله و نیوتن و در دانش زیست‌شناسی بگونه‌ای بارز به چشم می‌خورد و در آثار علمی، فلسفی و حتی ادبی و هنری آن ایام چهره می‌نمود. یکی از حادترین طرفداران و مدافعان تبیین مکانیستی، دولامتری، (Julien Offray de La Mettrie 1709-1751) پزشک و فیلسوف فرانسوی در کتاب جنجال‌برانگیز خود "انسان، یک ماشین" (L'homme machine) که در سال ۱۷۴۸ در دوره جوانی کانت و چهل و دو سال پیش از نگارش نقد سوم منتشر شد، این نحوه از تبیین را نه تنها به افعال جسمانی بلکه حتی به افعال نفسانی انسان نیز تسری داده بود.

کانت در نقد عقل محض در بحث از توانایی‌ها و محدودیت‌های عقل نظری، دایره معرفت ما را به شناخت علمی تجربی عالم طبیعت و شناخت شرایط پیشین این شناخت، یعنی به معرفت‌شناسی محدود ساخته بود. وی در این اثر، هنگامی که در تبیین شناخت علمی تجربی ما

(Mohammadreza Hosseini Beheshti)

از علیت و اطلاق مقوله‌ای از فاهمه که آن را علت می‌نامد بر شهودات حسی سخن به میان آورده بود، همین علیت فاعلی را مد نظر داشت.

اما در دایره کار علوم طبیعی و بویژه در علم زیست‌شناسی از دیدگاه کانت با موجوداتی مواجه می‌شویم که هرچند برآمده از طبیعت‌اند و محصول آن بشمار می‌آیند، ولی دریافت ما از آنها و داوری ما درباره آنها و نحوه عملشان، جز در پرتو نگرش غایی قابل درک نیست. این موجودات در عین حال که یک کل هستند، اما دریافتنشان جز به مدد اجزاء و ربط متقابل این اجزاء و کل ممکن نیست. موجودات جاندار انداموار یا آلی از یک وجهه نظر علت، و از وجهه نظر دیگر معلول برای خویش‌اند و فهم این نوع از علیت جز با طرح چیزی بنام علیت غایی میسر نیست، آنهم علیتی غایی که نه در مورد تولیدات و محصولات فنون و هنر موجودات خردورز، (Kunstprodukte) بلکه در مورد محصولات طبیعت (Naturprodukte) مطرح است.

بنابراین، بر خلاف داوری برخی از فیلسوفان پس از کانت، که مطرح شدن نگرش غایت‌شناسانه نزد او را میراثی بازمانده از اندیشه دوران ماقبل نقاداش می‌پندارند که برغم انقلاب کوپرنیکی‌اش در شناخت، شاهدهی بر رفتار ماندن او در سنت پیشین فلسفی است^۳، این نگرش از دیدگاه کانت در رویارویی با پدیده‌هایی سر برمی‌آورد که به لحاظ موضوعی اقتضای آن را دارند.

قصد ما در این نوشتار کوتاه تشریح دیدگاه کانت در باره این دو نوع از حکم، یعنی حکم زیباشناختی و حکم غایت‌شناختی نیست که نیاز به مجال بس وسیعتر دارد. هرچند از همین اجمال نیز برمی‌آید که یکی از انگیزه‌های ممکن کانت برای نگارش نقد سوم همین مواجه شدن او با این دو قلمروی جدید بوده است که نه در نقد اول و نه در نقد دوم افقی برای مطرح شدن آنها باز نشده بود و از این جهت نقد سوم به منزله تکمله‌ای برای دو نقد پیشین بشمار می‌رود.

اما بنظر می‌رسد که کانت در این نقد، هدف بسیار مهمتری را نیز دنبال می‌کند. او با تقسیم غایت‌مندی به غایت‌مندی وابسته به فاعل حکم زیباشناختی و غایت‌شناختی (subjektive Zweckmäßigkeit) و غایت‌مندی وابسته به متعلق‌های حکم آنها (objektive Zweckmäßigkeit) و طرح مسئله غایت‌مندی بدون غایت (Zweckmäßigkeit ohne Zweck) در مورد اشیاء زیبا و والا در زیباشناسی و غایات طبیعت (Naturzwecke) (Kant, 1968, 267) در مورد موجودات آلی یا ارگانیسم و در مرتبه برتر به طبیعت به‌عنوان یک کل نظام‌مند (Natur als System) به‌نوعی از غایت‌مندی اشاره می‌کند که فراتر از وابستگی به فاعل حکم بنظر می‌رسد به‌گونه‌ای به متعلق حکم نیز وابسته باشد.

کانت در یک تقسیم اولیه در برابر غایت‌مندی سوژکتیو قوه حکم زیباشناختی، غایت‌مندی ابژکتیو قوه حکم غایت‌شناختی را قرار می‌دهد. در غایت‌مندی سوژکتیو که وابسته به فاعل حکم است می‌توانیم این نوع از غایت‌مندی را به دو قسم مادی (material) و صوری (formal)

(The Status of the Third Critique in Kant's...)

تقسیم کنیم که خود را در دو حکم "الف مطبوع است" و "الف زیباست" آشکار می‌سازند. در غایت‌مندی ابژکتیو که وابسته به متعلق حکم است پس از تقسیم این نوع غایت‌مندی به دو قسم مادی و صوری، در قسم مادی بار دیگر با تقسیم غایت‌مندی ابژکتیو مادی به درونی (inne re) (materiale objektive Zweckmäßigkeit) و اضافی یا نسبی (relative) (materiale objektive Zweckmäßigkeit) روبرو می‌شویم. (p. 275) مثال کانت برای غایت‌مندی ابژکتیو صوری اشکال هندسی نظیر دایره است که می‌توان در آن نسبت‌های غایت‌مندانانه گوناگونی تشخیص داد و مثلاً فاصله مساوی داشتن تمامی نقاط محیط یک دایره از مرکز را چگونگی غایت‌مندانانه‌ای برای این شکل تلقی کرد، بی‌آنکه بتوانیم غایت معینی را به آن نسبت بدهیم.

در مقابل، غایت‌مندی ابژکتیو مادی در قلمروی طبیعت یافت می‌شود که در آن مثلاً جذر و مد رودخانه‌ها موجب حاصلخیز شدن زمین‌های زراعی می‌شود و پوشش برف موجب حفظ بذر در درون خاک. در اینجا غایت‌مندی یک چیزی نسبت بغیر خودش لحاظ شده و از این روی، نسبی و اضافی است. در غایت‌مندی ابژکتیو مادی درونی که از دید کانت در ارگانسیم ملاحظه می‌شود ما با متعلقاتی روبرو هستیم که غایت طبیعت‌اند و به تعبیر کانت "خودشان، علت برای خود و معلول خود هستند." (p. 282)

ارگانسیم، نگرش مکانیستی و نگرش غایی

با طرح این دو اصطلاح کانت به موضوعی اشاره دارد که بلحاظ تحلیل او از نحوه شناخت و داوری ما دارای اهمیت است. از نظر کانت هرچند ما به مدد فرض اینگونه غایت‌مندی چیزهایی را درباره اشیا می‌گوییم، و در حکم غایت‌شناختی چیزهایی را درباره موجودات جاندار آلی دریافت می‌کنیم که بدون این فرض قابل دریافت نمی‌بود، اما این احکام حقیقتاً دخیلی به تبیین علمی ما از آنها، که همان تبیین علی فاعلی یا مکانیستی است ندارد.

در اینجا تفاوت روشنی میان علیت فاعلی و غایت وجود دارد. کانت با طرح اصطلاح "مکانسیم طبیعت" (Naturmechanismus) (p. 283) به نوعی از تلقی از طبیعت اشاره می‌کند که در آن طبیعت به‌عنوان یک نظام مکانیکی فهمیده می‌شود، یعنی نظامی که اجزای آن را اجسام تشکیل می‌دهند و جریانها و رخدادهای طبیعی آن را تنها به مدد تاثیر متقابل اجسام بر یکدیگر می‌توان تبیین کرد. این جریانها و رخدادها تابع قوانین جبری و تخلف‌ناپذیر طبیعت است و تلاش دانش نظری ما در حیطه طبیعت، رسیدن به این قانونمندی‌ها است. نمونه کامل چنین تبیینی، فیزیک نیوتنی است. در اینگونه نگرش به نظام طبیعت و تبیین علمی آن، برخلاف پیش افلاطونی لاینیستی جایی برای فرض غایتی حقیقی برای اشیا طبیعی یا برای کل طبیعت وجود ندارد، زیرا پرسشی که بی‌درنگ به ذهن‌ها خطور می‌کند اینست

(Mohammadreza Hosseini Beheshti)

که این غایات، غایات کیست؟ به نظر می‌رسد که کانت در اینجا از این پرهیز دارد که با یک پرش رو به عقب با استناد به یک خدای خالق، مسئله غایات در طبیعت را طرح نشده حل کند. از دیدگاه او نسبت دادن این غایات به موجودی متعالی که بیرون از قلمروی طبیعت و ورای آنست به منزله خروج از دایره بحث است زیرا اولاً: متعلق حکم ما را نه یک محصول طبیعی بلکه محصول هنر و فن^۴ این موجود متعالی در نظر می‌گیرد و بدین ترتیب اساساً محصولات طبیعت با محصولات هنر یا فن یکی خواهند شد و ثانیاً: مدعی امکان شناخت نظری چنین موجودی و همچنین امکان شناخت اصل غایات و چستی غایات این موجود است که بنا بر بحث کانت در عرصه نظر ادعاهایی غیر قابل اثبات یا ابطال است، چرا که داوری درباره آن خارج از توان قوه فهم نظری ماست. پس قلمروی طبیعت، همچنان قلمروی جبر است و بنظر می‌رسد در چنین قلمرویی، غایت که مبتنی بر نوعی اختیار از جانب فاعل فعل است جایی نداشته باشد.

بنابر این، نباید طرح مسئله غایت در مورد جانداران آلی نزد کانت را به منزله عدول او از تبیین علمی مبتنی بر فاعلیت علی بدانیم. انسان در سطح فلسفه نظری، اشیاء و از جمله خود را تنها به‌عنوان یک موجود طبیعی تابع قوانین جبری طبیعت درک می‌کند.

طبیعت به‌عنوان یک کل نظام‌مند

هرچند کانت در اینجا باز هم گام دیگری فراتر می‌رود و غایت‌مندی را نه تنها به جانداران آلی، بلکه به طبیعت به‌عنوان یک کل نیز نسبت می‌دهد. وی در نقد اول نشان داده بود که چگونه فاهمه در مقولات، تصور قوانینی را می‌کند که تعیین‌بخش شیء به‌عنوان شیء هستند و آنها را قوانین کلی برساننده شیء دانسته بود. با این حال کانت تصریح کرده بود که نمی‌توان از روی این قوانین کلی برساننده شیء قوانین خاص طبیعت را در قلمروهای مختلفش بنحو قیاسی استنتاج کرد و بدین ترتیب به یک طبیعت‌شناسی عقلی، آنگونه که مقصود عقلگرایان بود دست یافت، زیرا در این صورت دیگر نیازی به دانشی تجربی تحلیلی بنام طبیعت‌شناسی نمی‌بود. در طبیعت‌شناسی تجربی تحلیلی باید قوانین جزئی و خاص هر قلمرو را جستجو کرد و یافت. در اینجا سروکار ما با فرضیه‌هایی است که باید تائیدشان را از ناحیه تجربه بگیرند. با این حال، کوشش علوم طبیعی اینست که قوانین جزئی و خاص را که بواسطه مشاهدات تجربی بدست آمده و تائید شده‌اند، تحت قانونمندیهای برتر و کلی‌تری قرار دهند و به نظریه‌ای درباره طبیعت دست یابند. این کوشش ممکن نمی‌بود اگر قوانین جزئی با قوانین کلی بساختن اشیا سازگار نمی‌بودند. کانت تصور سازگاری میان قوانین جزئی و قانونمندیهای کلی در طبیعت را تنها در نگرش به طبیعت از حیث قوانین به‌عنوان یک کل ممکن می‌بیند. به این ترتیب باز هم با یک نگرش غایت‌انگازانه و این بار در مورد کل طبیعت روبرو هستیم که اصول آن هرچند

جایگاه نقد سوم در نظام استعلایی کانت (The Status of the Third Critique in Kant's...)

مقوم (konstitutiv) شناخت طبیعی تجربی ما نیست اما تنظیم کننده (regulativ) و جهت‌دهنده به آنست و اساساً در پرتو آن دیگر نه تنها طبیعت جاندار، بلکه کل طبیعت از آن حیث که متعلق دانش طبیعی تجربی است ممکن می‌گردد. (p. 77) با همه این احوال، کانت در عرصه نظر به‌هیچ‌وجه نمی‌خواهد تا نگرش غایت‌انگارانه را جایگزین تبیین علی کند.

انسان، شهروند دو جهان

از سوی دیگر در عرصه فلسفه عملی همین انسان به‌عنوان فاعل حکم اخلاقی از آزادی برخوردار است. در تحلیل کانت از حکم اخلاقی، چنین حکمی بدون پذیرفتن شرط وجود آزادی یا اختیار برای فاعل فعل اخلاقی جهت تعیین بخشی به اراده او ممکن نیست. تنها در مورد موجودات خردورز مرید مختار چیزی بنام اخلاق می‌تواند معنی پیدا کند. از آنجا که اینگونه موجودات خود قانونگذار (autonom) برای فعل خویش هستند، در مورد آنها نه تنها وجود علیتی از نوع مکانیستی، بلکه علیتی از نوع غایی نیز قابل تصور بلکه تحقق است. در این قلمرو است که انسان صرفاً تعیین یافته از ناحیه جبر طبیعت نیست بلکه بواسطه آزادی یا اختیار خود می‌تواند تعیین بخش خویش، و به تعبیر کانت تعیین یافته از ناحیه اختیار باشد.

بواسطه تحلیلی که کانت از انسان به‌عنوان موجودی تابع قانون طبیعت از یکسو و تابع آزادی از سوی دیگر دارد به دو تلقی متفاوت از این موجود می‌رسیم. انسان از یکسو شهروند جهان طبیعت است و از سوی دیگر شهروند جهان آزادی یا اختیار و این دو جهان مجزای از یکدیگر و بدون هیچگونه ارتباطی در مجاورت هم قرار می‌گیرند: انسان "شهروند دو جهان" (Bürger zweier Welten) است. با پذیرش چنین تحلیلی بنظر می‌رسد که ما پس از دوگانه‌انگاری (Dualismus) افلاطونی و دوگانه‌انگاری دکارتی، اینک با نوع سومی از دوگانه‌انگاری روبرو شده باشیم. (Cassirer, 1970, p. 18)

کوشش برای یک بنیانگذاری واحد

کانت در نقد سوم، با تحلیل حکم زیباشناختی و حکم غایت‌شناختی و طرح نوعی از غایت نه غایت حقیقی خود اشیاء زیبا و والا و موجودات جاندار آلی و طبیعت بطور کلی، بلکه غایتی مفروض از جانب ما و منسوب به آنهاست، زمینه را برای برداشتن فاصله و پر کردن شکاف میان این دو تلقی از انسان فراهم می‌کند.

نخست آنکه با طرح قوه حکم در کنار عقل نظری و عملی و ارجاع احکام نظری و عملی و حتی احکام زیباشناختی و غایت‌شناختی ما به این قوه، بنیان مشترکی را برای نحوه‌های گوناگون مواجهه انسان با خودش و عالم پیرامونش فراهم می‌سازد. او با تقسیم‌بندی قوه حکم ما به قوه حکم تعیین‌کننده - که خاستگاه احکام نظری و احکام عملی - و قوه حکم تامل‌کننده

(Mohammadreza Hosseini Beheshti)

– که خاستگاه احکام زیباشناختی و غایت‌شناختی – ما هستند، کوشیده است تا وجه اشتراک و درعین حال وجه امتیاز میان سه قلمروی اصلی این مواجهه را معلوم سازد. آنچه این قلمروها را به هم پیوند می‌دهد اینست که هر سه ریشه در حکم ما دارند. تفاوت میان آنها اینست که در احکام نظری و احکام عملی کار قوه حکم، اندراج داده‌های ما تحت مفاهیم از پیش داده شده فاهمه (مقولات) (Kategorien) و مفاهیم اعیان برساخته از آنها و یا تصورات (Ideen) عقل محض است و لذا قوه حکم ما تعیین‌کننده (bestimmende Urteilskraft) یا اندراجی (subsumierende Urteilskraft) است، در حالی که در احکام زیباشناختی و غایت‌شناختی کار قوه حکم درآوردن داده‌های ما تحت مفاهیمی است که از پیش داده نشده‌اند بلکه باید قوه حکم در عملیه‌ای ذهنی آنها را به تامل بیاید و به همین سبب قوه حکم در این حال، قوه حکم تامل‌کننده (reflektierende Urteilskraft) نام گرفته است.

انسان، غایت‌نهایی طبیعت

اما تاملات کانت در نقد قوه حکم از پرداختن به غایت‌شناسی در قلمرو زیباشناسی و طبیعت نیز فراتر می‌رود. پیش از این اشاره کردیم که او در غایت‌شناسی در طبیعت از حد شناخت موجودات آلی فراتر رفت و به پرسش از طبیعت به‌عنوان یک نظام روی آورد. پرسش هدایتگر کانت در این فراروی این بود که آیا می‌توانیم تک شناخته‌هایمان از اشیاء معین را به‌صورت شناختی از کل طبیعت گره بزنیم یا نه؟ کانت در اینجا می‌کوشد تا با طرح غایت‌مندی در طبیعت به‌عنوان یک کل با تکیه بر قوه حکم تاملی در ما نظامی ذومراتب از غایات را بر بسازد (Kant, 1968) که پایه در همین قوه حکم دارد و به غایتی نهایی (Endzweck) منتهی می‌شود. این غایت‌نهایی طبیعت از دیدگاه کانت همان انسان است.

اما این سخن کانت درباره غایت‌نهایی بودن انسان برای طبیعت را چگونه باید فهمید؟ آیا مقصود او از این تعبیر اینست که محصولات طبیعت در مجموع تنها وسیله برای ارضای نیازهای انسان‌هاست؟ کانت با ذکر نمونه‌هایی از تهدیدهای طبیعت و حتی خود انسانها برای حیات انسانی نشان می‌دهد که چنین فرضی نابخاست. (p. 385)

آیا کانت با احساس غروری ناموجه می‌خواهد انسان را در جایگاه گل سرسبد بودن برای خلقت بنشانند بی‌آنکه توجیهی برای این مدعا داشته باشد؟ انسان از دیدگاه کانت تنها به این دلیل می‌تواند غایت‌نهایی طبیعت باشد که به‌عنوان موجودی خردورز از سایر موجودات طبیعی که تنها محصول خود طبیعت‌اند فراتر است، چرا که می‌تواند از ناحیه خود نیز غایاتی برای فعل خود وضع کند و درنتیجه به واسطه این توانائیش میدان تأثیری بس گسترده‌تر از سایر موجودات طبیعی دارد. او این توانایی را نیز باز از ناحیه خود ندارد بلکه مرهون طبیعت خاص انسانی خویش است. بدین ترتیب انسان از دیدگاه کانت از آن جهت که موجودی اخلاقی است

جایگاه نقد سوم در نظام استعلایی کانت
(The Status of the Third Critique in Kant's...)

جایگاه ویژه‌ای در طبیعت دارد و این جایگاه او نه امری جنبی و زاید بلکه امری ضروری و برآمده از ضرورت نگرش غایی در مواجهه انسان با طبیعت و منتهی شدن این نگرش غایی به یک غایت نهایی در قوه حکم تامل‌کننده او است. کانت در امتداد همین مسیر اندیشه در فصول انتهایی کتاب نقد سوم به بحث از ایده خدا به‌عنوان مبداء وجود این موجود اخلاقی، یعنی انسان می‌پردازد و بدین ترتیب آنچه را که از دیدگاه او در عرصه عقل نظری از درک آن ناتوان بودیم^۵ (p. 405) به‌عنوان مبداء قانونگذار در قلمروی طبیعت و قلمروی آزادی یا اختیار در این تامل قوه حکم شرطی ضروری برای مواجهه ما با عالم و جایگاه‌مان در عالم درمی‌یابیم. بدین ترتیب، قوه حکم در کارکرد تاملی‌اش مانع از فروشنکنی فلسفه به دو قلمروی ناپیوسته عقل نظری و عقل عملی می‌شود (Teichert, 1992, p. 120) و نظام فلسفه استعلایی به هم پیوستگی و انسجام خود را باز می‌یابد.

پی‌نوشت‌ها

۱. Edmund Burke (1729-1797). کانت کتاب او "جستاری فلسفی در خاستگاه تصورات ما درباره والا و زیبا" *A Philosophical Enquiry into the Origin of Our Ideas of the Sublime and Beautiful* را که در سال ۱۷۵۷ در لندن منتشر شده بود مطالعه کرده بود.
۲. Alexander Gottlieb Baumgarten (1714-1762). کتاب "زیبا شناسی" *Aesthetica* او که در فاصله سالهای ۱۷۵۰ تا ۱۷۵۸ نگاشته شد تاثیر بزرگی بر نگرش زیبا شناختی آن ایام داشت و در حقیقت پایه رشته‌ای به همین نام شد.
۳. در این باره ر. ک. به فصل "مکانیسم و غایت‌انگاری" *Mechanismus und Teleologie* کتاب "ایمانوتیل کانت" اثر فریدریش پاولزن Paulsen, Friedrich: *Immanuel Kant*. Stuttgart 1924. pp277-2850.
۴. واژه Kunst در زبان آلمانی هم دربردارنده مفهوم فن است و هم مفهوم هنر و هردوی این مفاهیم - که تا زمان کانت پیوند نزدیکی نیز میان آنها برقرار است - در اینجا مد نظر است. از این روی در برگردان فارسی آن هر دو معادل ذکر شده است. برای آشنایی بیشتر با تحولات این مفهوم ر. ک: Ritter, J. & Gründer, K.: *Historisches Wörterbuch der Philosophie*. Basel u. a. 1974ff. Bd. Artikel: Kunst.
۵. کانت در اینجا نیز همانند کتاب نقد عقل محض به تفصیل به نقد ایده خدایی که بخواهد بر پایه مفهوم نظری از طبیعت استوار شده باشد پرداخته است.

منابع

Allison, Henry E. (2001). *Kant's Theory of Taste*. Cambridge

(Mohammadreza Hosseini Beheshti)

- Baumgarten, Alexander Gottlieb. (1988). *Aesthetica*. R. Schweizer (Hrsg.). 2.Aufl., Hamburg.
- Burke, Edmund (1989). *Philosophische Untersuchung über den Ursprung unserer Ideen vom Erhabenen und Schönen*. W. Strube (Hrsg.), 2.Aufl., Hamburg.
- Cassirer, H.W. (1970). *A Commentary on Kant's Critique of Judgement*. London (Rep.).
- Kant, Immanuel. (1968). *Kritik der Urteilskraft*. Hamburg.
- Paulsen, Friedrich. (1924). *Immanuel Kant*. Stuttgart.
- Ritter, J. & Gründer, K. (?). *Historisches Wörterbuch der Philosophie*. Basel u. a. 1974ff. Bd. Artikel: Kunst.
- Teichert, Dieter. (1992). *Immanuel Kant: Kritik der Urteilskraft*. Paderborn / München.